

## دیپلماسی اجبار؛ گستره و محدودیت‌ها در دنیای معاصر<sup>۱</sup>

ترجمه: ناصر اسدی

### ۱. اشاره

مقاله حاضر توسط بروس جنتلسون استاد علوم سیاسی دانشگاه داک امریکا نگاشته شده و به بررسی مفهوم و مؤلفه‌های دیپلماسی اجبار می‌پردازد. وی با اشاره به مصداق موفق اجرای این دیپلماسی (لیبی) و مقایسه موارد مشابه موجود با این کشور (ضمن اذعان به تفاوت‌ها) معتقد است؛ دیپلماسی اجبار در مورد ایران و کره شمالی در جهت کنار گذاشتن برنامه هسته‌ای‌شان قابل اجراست.

### ۲. خلاصه کاربردی

۱-۲. دیپلماسی اجبار راهبردی دیپلماتیک با درجه‌ای از اجبار محدود است، در واقع این دیپلماسی در حالتی به اعمال فشار می‌پردازد که به جای استفاده از

---

۱. عنوان کامل مقاله عبارت است از:

Bruce W. Jentelson, "Coercive Diplomacy: Scope and Limits in the Contemporary World," *The Stanley Foundation Policy Analysis Brief*, December 2006.

زور برای متوقف کردن رقیب خود، آن را قانع کند تا از اقدام خود منصرف شود؛

۲-۲. توانایی دولت اجبارکننده در تغییر شرایط به نفع خود به سه عامل کلیدی بستگی دارد: متناسب بودن، متقابل بودن و معتبر بودن اعمال فشار؛

۳-۲. چگونگی مقابله با دولت هدف به عوامل متعددی چون قدرت مندی و انعطاف پذیری اقتصاد داخلی دولت هدف و ظرفیت آن در جذب و یا مقابله با هزینه های تحمیلی ناشی از منابع وسیع تأمین بودجه، جایگزینی واردات، شرکای تجاری جایگزین و دیگر روش های کاهش آسیب پذیری اقتصادی بستگی دارد؛

۴-۲. لیبی، موفق ترین مصداق دیپلماسی اجبار (از زمان بحران موشکی کوبا) است. آنچه باعث شد لیبی در سال ۲۰۰۳ برنامه های مربوط به تسلیحات کشتار جمعی خود را کنار بگذارد نه تنها زور بلکه بیشتر دیپلماسی ماهرانه و مجرب بود. دلایل موفقیت دیپلماسی اجبار در خصوص لیبی عبارتند از:

۱-۴-۲. توازن میان ارائه امتیازات و گذارشده و گرفته شده در مدت زمان مناسب به خوبی برقرار گردید؛

۲-۴-۲. حمایت های چندجانبه اساسی که موجب حفظ انسجام و رفع تنش ها در ائتلاف می گردید، به درستی شکل گرفت؛

۳-۴-۲. عملیات اطلاعاتی توانست ارسال محموله فناوری تسلیحات هسته ای شبکه عبدالقادرخان به لیبی را متوقف نماید؛

۴-۴-۲. متناسب بودن این استراتژی و محدود نمودن اهداف به تغییر سیاست ها به جای تغییر رژیم مهم ترین عامل موفقیت این استراتژی در مورد لیبی بود؛

۵-۴-۲. با توجه به تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی منافع شخصی قذافی

با همکاری با ائتلاف غرب به رهبری امریکا تأمین می‌شد، نه جبهه‌گیری در مقابل آن؛

۲-۴-۶. نگرانی و فشار داخلی درخصوص عوارض سیاسی و اقتصادی تحریم‌ها، به‌خصوص در حوزه نفتی، لیبی را آرام آرام به سمت پذیرش تقاضاهای غرب رهنمون ساخت.

۲-۵. به‌طور کلی موفقیت دیپلماسی اجبار به استفاده هم‌زمان زور و دیپلماسی، تمرکز بر تغییر سیاست‌ها و نه تغییر رژیم، بازنگری تحریم‌ها، برخورداری از حمایت‌های چندجانبه و شناخت دقیق هدف بستگی دارد؛

۲-۶. یکی از کشورهایی که می‌توان مدل دیپلماسی اجبار را در مورد آن پیاده نمود، کره شمالی است. اولین گام، با توجه بیشتر به تغییر سیاست‌ها و نه تغییر رژیم در جریان مذاکرات شش‌جانبه در سپتامبر ۲۰۰۶ برداشته شد.

۲-۶-۱. با آزمایش موشکی کره شمالی، دیپلماسی اجبار، جدی‌تر از گذشته مورد توجه قرار گرفت؛ از یکسو شورای امنیت با وضع تحریم‌های اقتصادی و از سوی دیگر چین با تحریم منابع انرژی و روابط مالی گام بلندی در این خصوص برداشتند، با این وجود مشوق‌هایی در زمینه دادوستد و کمک‌های گسترده همچنان روی میز باقی ماند؛

۲-۶-۲. هرچند باید گزینه‌ی نظامی نیز مد نظر قرار گیرد، خصوصاً گزینه‌هایی که تأثیرگذار باشند، مثلاً تقویت تمهیدات امنیتی از طریق سیاست اعلامی، استقرار نیروی نظامی در کشورهای دوست و متحدی که از سوی کره شمالی مورد تهدید قرار می‌گیرند، اما دیپلماسی ماهرانه نقش محوری دارد؛

۲-۶-۳. نگاه مسلط سیاست داخلی کره شمالی فضای بسیار اندکی را به نخبگان یا دیگر گروه‌ها برای فعالیت به‌عنوان کمربندهای انتقالی می‌دهد

که این امر مانعی برای پیشبرد دیپلماسی اجبار است، اما به هر حال اجتناب از تشدید بحران و حل آن از طریق این دیپلماسی که میان متناسب بودن، متقابل بودن و معتبر بودن اقدامات اجباری توازن برقرار سازد، بهترین راه حل به نظر می‌رسد.

۲-۷. کشور دیگری که می‌تواند هدف دیپلماسی اجبار قرار گیرد، ایران است. مذاکرات مستقیم با این کشور از سال ۲۰۰۳ توسط سه کشور اروپایی، فرانسه، آلمان و انگلیس آغاز شد. هرچند دولت بوش در مه ۲۰۰۶ سیاست خود را به سمت توافق از طریق مذاکرات تغییر داد، اما هنوز تمرکز اصلی بر تغییر رژیم و نه تغییر سیاست‌هاست.

۲-۷-۱. تضمین‌های امنیتی باید بخشی از مذاکرات دوجانبه مستقیم میان ایران و امریکا باشد؛

۲-۷-۲. هرچند نباید به صورت آشکار از تهدید نظامی صرف نظر نمود، اما باید محدودیت‌های آن را نیز تشخیص داد، در همین راستا دادن تعهدات منطقه‌ای به دولت‌های متحد و دوست که از سوی ایران هسته‌ای تهدید می‌شوند، می‌تواند تقویت گردد؛

۲-۷-۳. افزایش درآمدهای نفتی و عوامل سیاسی و اقتصادی داخلی ممکن است به گونه‌ای عمل کنند که دیپلماسی اجبار مؤثر نیافتد، اما وجود کمربندهای انتقالی و آسیب‌پذیری‌های بالقوه در ایران از فاکتورهای مناسب و تأثیرگذار برای به کارگیری دیپلماسی اجبار در مورد ایران است.

۲-۸. با وجود اینکه دیپلماسی اجبار در مورد دو کشور ایران و کره شمالی نیز قابل اجراست، اما نباید از نظر داشت، رهبری متفاوت این دو کشور با لیبی و عدم ارائه تضمین‌های امنیتی برای تغییر سیاست‌ها و نه تغییر رژیم به ایران و

کره‌شمالی این دو کشور را از مورد لیبی متفاوت ساخته است.

### ۳. محتوای مقاله

و ادار کردن یک حکومت برای تسلیم شدن از طریق تهدید به جای استفاده از زور، بسیار وسوسه‌برانگیز است. الکساندر جرج<sup>۱</sup> مدت‌ها پیش نسبت به جذابیت و فریبندگی ماهیت دیپلماسی اجبار هشدار داده بود. از یک طرف، با هزینه کمتر می‌توان به اهداف معقول در یک منازعه دست یافت؛ اگر هم خونریزی اجتناب‌ناپذیر باشد، با میزان به مراتب کمتر از آن می‌توان به این اهداف دست پیدا کرد؛ هزینه‌های سیاسی و روانشناختی کمتری دارد؛ و اغلب با ریسک کمتری از تشدید ناخواسته سطح منازعه که در راهبرد نظامی سنتی قرار دارد، مواجه است. بحران موشکی ۱۹۶۲ کوبا مثال مناسبی در این خصوص می‌باشد. از طرف دیگر، دیپلماسی اجبار با تنها یک نمونه آشکار و موفق دیگر در مطالعات جرج و دارابودن میزان موفقیت ۳۲ درصدی در مطالعاتی که در «مرکز صلح آمریکا» توسط رابرت آرت<sup>۲</sup> و پاتریک کرونین<sup>۳</sup> در سال ۲۰۰۳ نشان داده شده است، بیشتر به‌عنوان یک پیشنهاد کلی به‌نظر می‌رسد تا یک نمونه قطعی و مسلم.

به همین خاطر است که موفقیت بزرگ و اخیر دیپلماسی اجبار در رام کردن لیبی، برجسته نشان داده می‌شود. لیبی و معمر قذافی - یک حکومت سرکش به تمام معنا که ریگان رهبر آن را مرد دیوانه خاورمیانه نامیده است - با قطع حمایت خود از تروریسم به حل و فصل قضیه پرواز ۱۰۳ پان امریکن بر فراز لاکربی در ۱۹۸۸ (که در آن ۲۵۹ نفر شامل ۱۸۹ آمریکایی کشته شدند)

1. Alexander George

2. Robert Art

3. Patrick Cronin

پرداخت و انتظارات معاهده منع اشاعه را با دست کشیدن از برنامه‌های اتمی و سایر سلاح‌های کشتار جمعی برآورده ساخت. بحث بر سر اینکه چرا لیبی تسلیم نشد و اینکه این اعتبار متعلق به کجاست از نظر سیاسی و تحلیلی، چالش برانگیز است. به نظر دیک چنی<sup>۱</sup>، معاون رئیس‌جمهور این تغییر «یکی از بزرگ‌ترین پیامدهای... آنچه در عراق و افغانستان انجام دادیم» بود. «تنها پنج روز پس از دستگیری صدام، معمر قذافی پا پیش گذاشته و اعلام کرد آماده تسلیم همه مواد هسته‌ای خود به امریکا است». برخی دیگر بر اهمیت دیپلماسی به ویژه مذاکرات سری میان ایالات متحد آمریکا و لیبی که در دولت کلینتون آغاز و در دولت بوش از سر گرفته شد و نقش مهم انگلستان در این قضیه تأکید کرده‌اند. سیف الاسلام پسر قذافی در این باره به رسانه‌ها گفت که این یک «معامله برد - برد» برای هر دو طرف بود: «رهبر (ما) بر این باور بود که اگر این یک مسئله حل می‌شد، لیبی از انزوای بین‌المللی خارج شده و تبدیل به یک مذاکره‌کننده می‌گردید و با همکاری قدرت‌های بزرگ وضعیت اعراب را تغییر خواهد داد».

با اینکه هنوز عبارها به‌طور کامل ننشسته است، موفقیتی که در نمونه لیبی از طریق برقراری تعادل میان دیپلماسی و اجبار به دست آمد، درست در مقابل نمونه عراق قرار می‌گیرد که در آن نیروی نظامی به سرعت و با دیپلماسی اندک به کار گرفته شد. در این چارچوب است که نوشتار حاضر به دیپلماسی اجبار، گستره، محدودیت‌ها و لوازم تأثیرگذاری آن به‌عنوان یک راهبرد سیاست خارجی در دنیای معاصر تمرکز می‌کند. بخش اول به چارچوب تحلیلی برای تعریف دیپلماسی اجبار اختصاص می‌یابد که در آن پیشینه دیپلماسی اجبار مرور شده و مؤلفه‌های موفقیت آن ترسیم می‌گردد. بخش دوم به مروری کوتاه بر نمونه لیبی می‌پردازد. سومین بخش نیز به ارائه توصیه‌هایی برای برگزیدن

1. Dick Cheney

خط‌مشی سیاسی هم به‌عنوان یک چارچوب راهبردی عمومی و هم با توجه به انطباق آن بر دو نمونه کلیدی حاضر یعنی ایران و کره‌شمالی می‌پردازد.

### ۳-۱. چارچوب تحلیلی: تعریف، پیشینه و مؤلفه‌های موفقیت

همان‌گونه که این اصطلاح به‌طور ضمنی بیان می‌کند، دیپلماسی اجبار راهبردی دیپلماتیک با درجه‌ای از اجبار محدود است. هویج‌ها وجود دارند اما طبق تعریف، چماق‌ها بیشتر می‌باشند.

چماق‌ها می‌توانند شامل تحریم‌های اقتصادی و همچنین استفاده از نیروی نظامی باشند. درحالی‌که ارائه تعریف دقیق دشوار است، تمایزات کلیدی با دیپلماسی کلاسیک است، که اجبار در آن تنها یک امکان دوردست بوده و تأکید بر گفت‌وگو و ابزارهای صلح‌آمیز از یک طرف و جنگ یا سایر اشکال استفاده از قدرت نظامی برای «به‌دست آوردن آنچه می‌خواهید» چنانچه بخواهیم از اثر مهم توماس شلینگ<sup>۱</sup> - تسلیحات و تأثیرات - بهره‌بریم از طرف دیگر می‌باشد. دیپلماسی اجبار در حالتی به اعمال فشار می‌پردازد که «به‌جای استفاده از زور برای متوقف کردن رقیب خود، آن را قانع کند تا از اقدام خود منصرف شود... باید زور کافی و از نوعی مناسب باشد تا نشان‌دهنده عزم و معتبرکننده تهدید باشد که در صورت ضرورت از زور بیشتر استفاده خواهد شد».

تئوریزه کردن و استخراج راهبرد درباره عوامل کلیدی برای موفقیت درباره اصطلاحات احتمالی و شرطی بیش از همه چیز دیگری دشوار می‌باشد. جرج و سیمونز پنج متغیر مفهومی، نه شرط و چهار شکل را ارائه می‌کنند. آرت و کرونین برپایه چارچوب جورج و سیمونز ضمن موافقت با برخی از متغیرها و مخالفت با برخی دیگر از آنها، سه عامل دیگر اضافه نموده و دلایل

دیگری مبنی بر اینکه چرا اساساً دیپلماسی اجبار مشکل است ارائه می‌کنند همچنین بر هشدارهایی درباره «وابستگی مفهومی» هریک از نمونه‌ها و ضرورت برخورداری از مهارت دیپلماتیک تأکید می‌شود.

با این وجود، برخی تفکیک‌ها نظیر اینکه چه موقع، چرا و چگونه دیپلماسی اجبار با موفقیت یا شکست همراه می‌شود، هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ سیاست‌گذاری مهم است. در چارچوبی که در ادامه ترسیم می‌شود به دو دسته از عوامل تأکید می‌شود.

یک دسته بر استراتژی دولت اجبارکننده و دسته دیگر بر ضد استراتژی‌های دولت هدف متمرکز می‌شوند. عناصر موفقیت یک استراتژی دولت اجبارکننده است که هویج‌ها و چماق‌ها را مطابق با سه معیار - متناسب بودن، متقابل بودن و معتبر بودن اعمال فشار- جمع کرده باشد و در مقابل دولت هدف قرار می‌گیرد که شرایط اقتصادی و سیاسی آن برابر فشارهای خارجی و اقناع بیشتر به عنوان «کمربندهای انتقالی» عمل می‌کند تا «مدارهای قطع‌کننده».

### ۳-۱-۱. استراتژی دولت اجبارکننده

در عبارتی وسیع‌تر دورنمای موفقیت دیپلماسی اجبار بستگی به آن دارد که هزینه‌های عدم پذیرش که [از سوی دولت اجبارکننده] می‌تواند بر دولت هدف تحمیل شود و فواید پذیرش که می‌تواند ارائه شود از فواید عدم‌پذیرش و هزینه‌های پذیرش بزرگ‌تر باشد. توانایی دولت اجبارکننده در تغییر شرایط به نفع خود به سه عامل کلیدی بستگی دارد: متناسب بودن، متقابل بودن و معتبر بودن اعمال فشار.

متناسب بودن به ارتباط میان‌گستره و ماهیت اهداف مورد تعقیب و میزان قدرتی که برای دنبال کردن آن صرف می‌شود، اشاره دارد. مهم‌ترین مشکل متناسب بودن در سیاست فعلی، مخاطرات فوق‌العاده‌ای است که با ضرورت



یافتن تغییر رژیم دولت هدف به جای تغییر سیاست آن به دنبال می‌آید. مجبور کردن برای تغییر در سیاست دولت [هدف] به اندازه کافی دشوار می‌باشد. وادار کردن به ایجاد تغییر در ماهیت و ترکیب خود حتی به مراتب دشوارتر نیز می‌باشد. هرچند نمی‌توان رابطه خطی و دقیقی که در آن گستره محدود اهداف همیشه باعث افزایش احتمال موفقیت شوند، مشاهده کرد، می‌توانیم تفکیک میان تغییر رژیم / تغییر سیاست‌ها را به عنوان مدخل مهم متناسب بودن تلقی نماییم.

متقابل بودن دربرگیرنده درک صریح و یا حداقل ضمنی متقابل از پیوند میان هویج‌های [دولت] اجبارکننده و امتیازات [واگذارشده از جانب دولت] هدف است. ممکن است این تعامل به وضوح قدم به قدم باشد یا اینکه به طور تلویحی آن قدر طولانی گردد که آنچه از دولت هدف انتظار می‌رود به اندازه کافی روشن و محکم گردد تا دولت هدف گمان نبرد که بدون نیاز به اقدامات متقابل می‌تواند به فوایدی دست یابد. برعکس، چنانچه دولت هدف مطمئن نشود که دولت مجبورکننده متقابلاً کارهایی را انجام خواهد داد، ممکن است از خود سؤال کند آیا هزینه‌هایی که بابت امتیازات واگذار شده می‌پردازد ارزش بازگردانده شدن را دارند یا خیر؟ چگونگی و توالی این تعاملات باید به صورت تدریجی و منصفانه صورت پذیرد تا به نتیجه قطعی دست پیدا کند. در هر قدم اساسی دو طرف باید به این باور رسیده باشند که به جای گرفتن «هیچ چیز در مقابل هیچ چیز»، «چیزی را در برابر چیز دیگر» به دست می‌آورند.

معتبر بودن اجبار به این معناست که علاوه بر محاسبات جاری درخصوص هزینه‌ها و فواید همکاری دولت هدف نسبت به اینکه پاسخ قطعی برای همکاری نکردن، پیامدهای جدی را به همراه خواهد داشت، آگاه است. همراه شدن ترس ناشی از معتبر بودن اقدامات اجباری و تضمین ناشی از عمل متقابل وضعیت مکملی را ایجاد می‌کند که موازنه زور به دیپلماسی می‌تواند

فاقد هریک از آنها باشد.

بنابراین برخورداری از نیروی نظامی یا موقعیت اقتصادی برتر به تنهایی نمی‌تواند کافی باشد. به‌عنوان نمونه، در تمامی مواردی که آرت، کرونین، جورج و سیمونز مطالعه کرده‌اند، ایالات متحده آمریکا (گاه به‌صورت یک‌جانبه، گاه به‌عنوان رهبر ائتلاف، اما همیشه دارای نقش اصلی) در مقابل هدف‌هایی که از نظر نظامی ضعیف‌تر بوده‌اند به‌عنوان دولت اجبارکننده نتوانسته است به پیروزی دست یابد.

مسئله اصلی این استراتژی قرار دادن این عناصر در جایگاه درست خود است. همچنین نیازمند زمینه‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی است که بیش از آنکه محدودکننده باشد، به تقویت این راهبرد کمک می‌کنند. سه عنصر استراتژی دیپلماسی اجبار متوازن زمانی احتمال موفقیت بیشتری دارند که دیگر بازیگران کلیدی بین‌المللی از آن حمایت کرده و میزان مخالفت‌ها در سیاست داخلی دولت مجبورکننده محدود باشد. محدودیت‌های داخلی هم می‌تواند از جانب کسانی باشد که منافع‌شان به‌دلیل تحریم‌ها و سایر ابزارهای مجبورکننده (مانند شرکت‌های نفتی در مورد لیبی) مورد تهدید واقع شده است و هم افرادی که از اقدامات مجبورکننده دفاع می‌کنند (مانند خانواده‌های قربانیان بمب‌گذاری در هواپیمای ۱۰۳ پان آمریکا بر فراز لاکربی).

### ۳-۱-۲. ضداستراتژی‌های دولت هدف

به هر اندازه که استراتژی دولت مجبورکننده از قوت بیشتری برخوردار باشد، باید به ضداستراتژی‌های دولت هدف توجه بیشتری نمود. مسلم است که تمام رهبران به ماندن در عرصه قدرت تمایل دارند، چه برای دوره‌های مشخص نظیر حکومت‌های دموکراتیک و چه در حکومت‌هایی با بازه‌های زمانی نامحدودتر در حکومت‌های غیردموکراتیک. مسئله اصلی آن است که سیاست داخلی چه نقشی را ایفا می‌نماید. آیا یک حکومت می‌تواند با عدم تبعیت [از

شرایط دولت اجبارکننده] به حمایت سیاسی داخلی و امنیت بیشتر دست یابد. یا آنکه دستاوردهای سیاسی داخلی در پرتو بهبود روابط با دولت مجبورکننده حاصل می‌شود؟ این امر تا حدی به قدرت‌مندی و انعطاف‌پذیری اقتصاد داخلی دولت هدف و ظرفیت آن در جذب و یا مقابله با هزینه‌های تحمیلی ناشی از منابع وسیع تأمین بودجه، جایگزینی واردات، شرکای تجاری جایگزین و دیگر روش‌های کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی بستگی دارد. حتی در اغلب موارد حکومت‌های دیکتاتوری نمی‌توانند به‌طور کامل خودشان را از نخبگان درون حکومت و جامعه جدا نگه دارند. به میزانی که منافع نخبگان با پذیرش درخواست‌های دولت مجبورکننده مورد تهدید واقع شود، آنها به‌مثابه «فیوز» در برابر فشارهای خارجی بر حکومت ایجاد مانع می‌کنند. اما اگر دادن امتیازات طلب‌شده به نفع آنها باشد، به‌مثابه «کمربندی‌های انتقالی» فشارها را به حکومت منتقل کرده و حتی بر آنها می‌افزایند.

این عوامل پویا بوده و می‌تواند با گذشت زمان تغییر کرده و با عوامل درونی دیگر که ممکن است رژیم را تقویت یا تضعیف کند، تعامل کند. دیگر عوامل بین‌المللی نظیر بازارهای جهانی (مثل بازارهای نفتی) و ژئوپلیتیک هم می‌توانند به ایفای نقش پردازند. لازم است این عوامل هم‌زمان با تمرکز تحلیلی به دینامیک فیوز - کمربند انتقالی در داخل دولت هدف مدنظر قرار گرفته شود.

### ۲-۳. مورد لیبی

در ۱۹ دسامبر ۲۰۰۳ لیبی با انتشار اعلامیه‌ای که اغلب کشورهای دنیا را متعجب ساخت، با خلع کامل سلاح‌های کشتار جمعی موافقت نمود. تعهدات لیبی شامل موارد زیر بود:

- حذف برنامه‌های سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی؛
- اعلام فعالیت‌های هسته‌ای به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) و

متعهد شدن نسبت به پذیرش معاهده منع اشاعه هسته‌ای (NPT):

- انهدام موشک‌های بالستیک دارای بُرد بیشتر از ۳۰۰ کیلومتر و خرج ۵۰۰ کیلوگرم؛

- انهدام انبارها و تجهیزات سلاح‌های شیمیایی و الحاق به کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی؛

- بازرسی‌های سریع و نظارت بر صحت اقدامات فوق.

این تعهدات بالاتر از توافق نهایی مسئله لاکربی که چند ماه زودتر با پرداخت ۲/۷ میلیارد دلار به خانواده قربانیان آن حاصل شده بود، قرار می‌گرفت.

دولت بوش در بیانی شتاب‌زده مدعی شد که حمله به عراق و پس از آن دستگیری صدام عوامل اصلی تسلیم لیبی بودند. اینکه قذافی معتقد بود پس از صدام نوبت او خواهد بود هنوز مشخص نشده است؟ با توجه به گسترش وسیع نیروی نظامی امریکا و مخالفت‌های شدید بین‌المللی که در نتیجه جنگ عراق به وجود آمده بود، قذافی نسبت به تهدید امریکا علیه حکومت خود نگرانی کمتری می‌توانست داشته باشد. علاوه بر آن، قذافی در صدر سه کشور سرکش در محور شرارت قرار نداشت. همان‌طوری که یکی از مقامات کلیدی امریکا اشاره داشته است، ارزیابی دقیق‌تر حاکی از آن است که استفاده از زور در عراق و افغانستان به مشخص شدن گزینه‌های قذافی کمک نمود. زور یکی از عوامل به شمار می‌رفت اما تنها عامل نبود.

مسئله اصلی بیشتر درباره دیپلماسی ماهرانه و مجرب است. مسیرهای دیپلماتیک به کابینه اول بوش و تلاش موفق آن برای وضع تحریم‌های چندجانبه از جانب شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۲ بازمی‌گردد. این مسیر در دولت کلینتون با تشدید تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل در ۱۹۹۳ و بعد از آن پیوستن بریتانیا به مذاکرات سری مستقیم با مقامات

عالی‌رتبه لیبیایی ادامه یافت.

دولت فعلی بوش در ابتدا نسبت به ادامه این گفت‌وگوها تردید نشان داد اما پس از ۱۱ سپتامبر در یکی از معدود ابتکارات خارج از تسلط نومحافظه‌کاران آن را از سر گرفت.

دیپلماسی چماق و هویج دقیقاً حساب شده پس از چند دهه منازعه سخت باعث به وجود آمدن اعتماد و حالت متقابل بودن و همکاری گردید. توازن میان ارائه امتیازات و اگذار شده و گرفته شده و در مدت زمان مناسب به‌خوبی برقرار گردید. با وجود اینکه در طول انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ و هنگامی که دولت بوش در ابتدا نسبت به از سرگیری گفت‌وگوها تمایلی نداشت، مذاکرات موقتاً به حالت تعلیق درآمد، اما از آهنگی پیوسته، متوازن و پایدار برخوردار بود. تحریم‌های شورای امنیت در توافق اولیه ۱۹۹۸ مبنی بر واگذاری مظنونین به بمب‌گذاری پرواز ۱۰۳ پان امریکن به حالت تعلیق درآمد و سپس هنگامی که مسئله تروریسم کاملاً حل و فصل گردید، برای همیشه برداشته شد؛ روابط دیپلماتیک لیبی - بریتانیا زمانی به حالت اول بازگشت که مسئله تیراندازی به یک افسر پلیس زن خارج از مأموریت دیپلماتیک لیبی در لندن حل گردید؛ تحریم‌های اتحادیه اروپا تقریباً در پاسخ به دست برداشتن لیبی از تروریسم برداشته شد؛ برخی از ابزارهای اعتمادساز لیبی - آمریکا از جمله متعهد شدن نسبت به گفت‌وگوهای سری؛ و سرانجام بعد از رسیدن به موافقت‌نامه کامل سلاح‌های کشتار جمعی و اجرای آن، ایالات متحده تحریم‌های یک‌جانبه خود را برداشت و به سمت عادی شدن روابط دیپلماتیک قدم نهاد.

نکته کلیدی دیگر به وجود آوردن حمایت‌های چندجانبه اساسی بود که موجب حفظ انسجام و رفع تنش‌ها در ائتلاف می‌گردید. برخورداری از تحریم‌های سازمان ملل متحد و نه امریکایی تنها باعث افزایش تأثیر اقتصادی

آن شده و پیام محکم اراده سیاسی بین‌المللی را ارسال می‌نمود. بریتانیا به‌مثابه پلی در ایجاد اعتماد میان امریکایی‌ها و لیبیایی‌ها و پذیرش راه‌حل بده و بستان، نقش مستقیم و اساسی را در گفت‌وگوهای سرّی ایفا نمود. فرانسه نیز عضوی از ائتلاف بود که یک فروند هواپیمای مسافربری آن در سال ۱۹۸۹ توسط تروریسم لیبیایی منفجر شده بود. عربستان سعودی و مصر نیز با مشارکتی که همسایه‌های منطقی غالباً می‌توانند با استفاده از قرابت‌های فرهنگی داشته باشند، نقش طرف‌های اصلی گفت‌وگو را به‌خوبی ایفا کردند.

عامل مهم دیگر، عملیات اطلاعاتی در متوقف کردن محموله فناوری تسلیحات هسته‌ای شبکه عبدالقادرخان در مسیر منتهی به لیبی بود. موارد دیگری نیز بوده‌اند که توانایی ایالات متحده و بریتانیا در کسب اطلاعات قابل انکار و مؤثر در مورد فعالیت‌های لیبی، نقش اساسی داشته‌اند. به‌عنوان نمونه می‌توان به زمانی که در تحقیقات مربوط به پرونده لاکربی، سوء‌ظن اصلی از سوریه و ایران به سمت لیبی متمایل شد و هنگامی که بریتانیا از حمایت لیبی از ارتش جمهوری‌خواه ایرلند مطلع گردید، اشاره داشت. تحریم دریایی دلایل آشکاری را مبنی بر اینکه لیبی همچنان به‌دنبال تسلیحات هسته‌ای است ارائه نمود و باعث شد مقامات لیبیایی به دقت از اینکه تا چقدر فعالیت‌های تسلیحاتی آنان برای قدرت‌های غربی آشکار است، مطلع گردند.

از همه مهم‌تر متناسب بودن این استراتژی و محدود نمودن اهداف به تغییر سیاست‌ها به‌جای تغییر رژیم است. الگوی آشکار لیبی که به‌دنبال کسب تضمین‌هایی بود، اینکه مسئله بر سر تغییر سیاست‌ها به‌جای تغییر رژیم است را نشان می‌دهد. بر این اساس آنها در معامله ابتدایی در خلال سال‌های ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ برای تسلیم دو مظنون لیبیایی پرونده لاکربی، درصدد بودند تا از طریق کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد تأیید نمایند که «ایسن محاکمه به‌منظور تضعیف حکومت لیبی صورت نمی‌گیرد»؛ دیگر آنکه بریتانیا نقش

طرف گفت‌وگو را میان لیبی و ایالات متحد آمریکا بازی نمود؛ مذاکرات مستقیم از کانال‌های اطلاعاتی و دیپلماتیک مکرراً دنبال گردید؛ مجدداً در مارس و آگوست سال ۲۰۰۳ در مذاکرات پایانی مربوط به قضیه لاکربی مقامات رسمی پذیرفتند که از مسئولیت مدنی به‌عنوان زمینه‌هایی برای اقدامات قانونی علیه حکومت لیبی استفاده نخواهد شد؛ و سرانجام آنکه موافقت‌نامه مربوط به سلاح‌های کشتارجمعی نیز بسته گردید. چنانچه لیبی تردید می‌نمود که از امتیازات واگذار شده به‌عنوان مدخلی برای تغییر رژیم استفاده می‌شود بسیار بعید می‌نمود که با ایجاد چنین تغییرات گسترده‌ای در سیاست خود موافقت نماید.

در طول این مدت، عوامل اقتصادی و سیاسی لیبی منافع شخصی قذافی را بیشتر در جهت همکاری با ائتلاف غرب به رهبری آمریکا تقویت می‌نمود تا جبهه‌گیری در مقابل آن. ری تکیه<sup>۱</sup> به شرح یک مشاجره اساسی در رده‌های بالای حکومتی میان «پراگماتیست‌ها» که بر ضرورت اصلاحات ساختاری اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی تأکید داشته و «تندروها» که خواستار مقابله با غرب بودند در اواسط دهه ۹۰ می‌پردازد. به گفته دیدریک واندوال؛<sup>۲</sup> «پراگماتیستی که تکنوکرات‌های جدید به قذافی اصرار می‌کردند، نگرانی نسبت به عوارض سیاسی و اقتصادی تحریم‌ها و نیاز به سرمایه‌گذاری بین‌المللی در زیرساخت‌های وخیم نفتی و توسعه میادین نفتی جدید، آرام آرام لیبی را به سمت پذیرش تقاضاهای غرب رهنمون ساخت.»

منافع امنیت ملی لیبی در درون منطقه در حال تغییر و اتحاد با کشورهایی بود که روزگاری به‌عنوان دشمن شناخته می‌شدند. به گفته لیزا اندرسون<sup>۳</sup> «القاعده، قذافی را بهتر از حکومت سعودی و دیگر حکومت‌هایی که از آنها

1. Ray Tekyeh

2. Vandewall

3. Liza Anderson

متنفر بودند نمی‌دانست». در واقع لیبی در سال ۱۹۹۸ اولین درخواست دستگیری اسامه بن‌لادن به اتهام دست داشتن در قتل دو مأمور آلمانی ضد تروریسم در طرابلس، به اینترپل ارائه کرد. همچنین قذافی جزو اولین افرادی بود که پس از ۱۱ سپتامبر به آمریکا پیام تسلیت فرستاد و بنابراین خلع سلاح لیبی بیش از آنکه مربوط به تغییرات ناگهانی در منویات قلبی یک رهبر سرکش باشد به ترکیبی از فشارهای اجبارآمیز خارجی و کمربندهای انتقالی داخلی ارتباط پیدا می‌کند که قذافی را متوجه این نکته ساخت که بقای در قدرت با درآمیختگی جهانی بهتر به دست می‌آید تا با رادیکالیسم جهانی.

در مجموع لیبی موردی بود که در آن تغییر اساسی سیاست‌ها توسط یک رژیم یاغی به تمام معنا، ممکن گردید. معامله مربوطه به خلع سلاح‌های کشتار جمعی و مسئله تروریسم باعث برطرف شدن تمامی نگرانی‌ها نسبت به سیاست داخلی و خارجی قذافی نگردید. اما استراتژی معامله و مذاکره با آنها تا حد زیادی، تداوم رهیافتی بود که منجر به تغییر به سمت پذیرش موافقت‌نامه خلع سلاح‌های کشتار جمعی شده بود. اعمال فشار برای تغییر سیاست‌ها و نه تغییر رژیم و همچنین ترکیبی از ابزارهای مجبورکننده و مشوق‌ها. این رهیافت در نهایت در ماه مه ۲۰۰۶ به عادی شدن روابط دیپلماتیک لیبی - آمریکا منتهی گردید.

### ۳-۳. توصیه‌های سیاست‌گذارانه

درحالی‌که لیبی موفق‌ترین مورد دیپلماسی اجبار از زمان بحران موشکی کوبا می‌باشد، باید نسبت به هشدارهای الکساندر جورج توجه کرده و فریفته نشویم. این نمونه ابعاد منحصر به فردی داشت و میزان موفقیت دیپلماسی اجبار همچنان پایین است. با این وجود، نمونه لیبی برای توسعه چارچوب استراتژیک به منظور ارزیابی گسترده و محدودیت‌های دیپلماسی اجبار در دنیای معاصر مفید است. این مسائل سپس بر دو مورد کلیدی ایران و



کره شمالی تطبیق داده می‌شود.

### ۳-۳-۱. چارچوب استراتژیک

دیپلماسی و اجبار؛ در آینده‌ای که از نظر بین‌المللی هماهنگ‌تر باشد، تعریف کلاسیک «سرهارولد نیکلسون»<sup>۱</sup> از دیپلماسی به عنوان «مدیریت روابط بین‌الملل توسعه مذاکرات» ممکن است برای صلح بین‌المللی، امنیت ملی و عدالت بشردوستانه کافی باشد. اما ما هنوز به چنین نقطه‌ای نرسیدیم و در واقع از آنچه هنگام شادی‌های پس از جنگ سرد انتظار داشتیم، فاصله بسیار زیادی داریم. با وجود این ما همچنان شاهد نتایج سیاست خارجی بوش و باورش مبنی بر اینکه استفاده از قدرت به تنهایی می‌تواند به رفتارهای سازگاری که در دیگران آن را جست‌وجو می‌کنیم هستیم. بنابراین باید به جست‌وجوی خود برای اینکه چگونه به بهترین شکل میان زور و دیپلماسی با توجه به فرصت‌ها و تهدیدهای عصر حاضر تعادل برقرار کنیم، ادامه دهیم.

زور و دیپلماسی می‌توانند با تقویت یکدیگر، مؤثرتر از زمانی که هر کدام به تنهایی عمل می‌کنند، باشند. جهان به گونه‌ای است که ظرفیت معتبر برای اقدام‌های اجبارآمیز - نه صرفاً با توسل به نیروهای نظامی - اهمیت حیاتی خود را حفظ خواهد کرد. به نمونه دارفور بیندیشید و تنها به عراق ننگرید؛ جلوگیری از کشتار جمعی، نه تنها سلاح‌های کشتار جمعی و مسئله تروریسم با وجود تمام دیپلماسی به کار گرفته شده و همه قطعنامه‌هایی که از جانب شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است، دولت سودان هنوز نه خود را با عواقب اجبارآمیز معتبری مواجه می‌بینند، نه با اقدام جلدی برای اعمال صلح و نه با تحریم‌های اساسی. دیپلماسی اجبار می‌تواند توازن مورد نیاز برقرار سازد. غالباً در توازن میان اجبار و دیپلماسی، به ایجاد اعتبار برای

تهدیدهای اجبار توجه لازم صورت نمی‌پذیرد. مسئله اصلی در اینجا ترکیب اراده و توانایی‌هاست: اینکه در صورت لزوم اقدام صورت خواهد گرفت - این اقدام می‌تواند به صورت نظامی، تحریم و یا برخی دیگر از ابزارهای اجبارآمیز باشد - و همچنین اینکه این اجبار قادر است به اهداف بیان شده دست پیدا کند یا حداقل خسارات و هزینه‌هایی جدی را تحمیل کند. در هر نوع تهدید یا استفاده از زور محدود که طبق تعریف شامل دیپلماسی اجبار نیز می‌شود، این مشکل اصلی وجود دارد. چنانچه تهدیدی صورت پذیرد اما محقق نگردد، ممکن است نه تنها برای آن مورد بلکه برای اعتبار عمومی [شبکه اجبارکننده] پیامدهایی داشته باشد.

همان‌طور که در مورد لیبی نشان می‌دهد، این مهم‌ترین دلیل اهمیت حیاتی دیپلماسی ماهرانه است. چماق‌ها و هویج‌ها باید همراه با مفهوم عمل متقابل همراه شوند که میزان امتیازات ارائه شده با امتیازات گرفته شده برابر نبوده و تناسب زمانی آن رعایت شود. رعایت این نکات به مهارت بسیار بالایی نیازمند است. هم مشرق‌ها و هم اقدامات بازدارنده باید از یک جنس و حوزه باشند تا مبنایی قوی را برای همکاری و سازش فراهم کنند. این مبنای تاکتیک‌ها و فرایندها و همچنین محتوای بسته‌ها مربوط می‌شود، مذاکرات سری از چه زمانی باید آغاز شوند؟ این مذاکرات بخش کلیدی در موفقیت نمونه لیبی و همچنین نمونه‌های دیگری خارج از محدوده دیپلماسی اجبار، نظیر فرایند صلح اسلو میان فلسطین و اسرائیل در ۱۹۹۳ به‌شمار می‌آیند. نقش میانجی‌ها به‌عنوان طرف‌های سوم چه خواهد بود؟ در مورد لیبی که در آن طرف‌های درگیر خصومت‌های عمیق و بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر داشتند، میانجی‌ها نقش بسیار مهمی در فازهای اولیه دیپلماسی در ایجاد اعتبار، ارائه تضمین و همچنین به‌عنوان مجراهای ارتباطی ایفا کردند. طرف‌های سوم چه دولت‌های دیگر، چه اشخاص عالی‌رتبه و چه سازمان‌های غیردولتی باشند باید

مورد اعتماد طرفین قرار گیرند.

ما نباید دیپلماسی و زور را مشخصاً دوگانه ببنداریم و یا حتی لزوماً در پی یکدیگر قلمداد کنیم.

حالت صحیح زور «و» دیپلماسی است، نه زور «یا» دیپلماسی. درحالی‌که در بیشتر اوقات توازن به جانب دیپلماسی متمایل می‌شود، پیشینه تهدیدات معتبر می‌تواند برای مؤثرتر بودن دیپلماسی بسیار حیاتی باشد. ما با به‌کارگیری گسترده راهبرد نظامی و تحلیل‌هایی در این مورد که چه عواملی آنها را بیشتر و یا کمتر مؤثر می‌سازد عادت کرده‌ایم. باید این اقدام را بیشتر با راهبردهای دیپلماتیک همراه سازیم تا هم با استانداردهای تحلیلی که به انتقاد از راهبردهای غیرمؤثر می‌پردازند متناسب باشند و هم راهبردهای مؤثر بتوانند نقش خود را ایفا کنند.

تغییر سیاست‌ها، نه تغییر رژیم؛ اینکه تغییر سیاست‌ها بدون نیاز به تغییر رژیم ممکن می‌باشد، نکته بسیار پراهمیتی است. نکته حتی از این هم فراتر می‌رود، دنبال کردن سیاست تغییر رژیم می‌تواند برای دستیابی واقعی به تغییر سیاست‌ها غیرسازنده باشد. موقعیت‌هایی که در آن سخن‌پراکنی‌ها مربوط به تغییر رژیم و نمایش زور و دیگر اقدامات روشنگر دارای مزیت‌هایی برای دیپلماسی اجبار باشند، بیشتر استثنا هستند تا یک قاعده. اگر هنوز هم درباره هزینه‌ها و مخاطرات همراه با تمرکز تنها بر تغییر رژیم تردیدهایی وجود دارد، به نمونه عراق بنگرید. در مقابل، مورد لیبی نشان می‌دهد که وقتی گزینه تغییر رژیم از روی میز برداشته می‌شود می‌توان به دستاوردهایی رسید. لیبیایی‌ها به دنبال کسب تضمین‌های مکرر و محکمی بودند که واگذاری امتیازاتی درخصوص تروریسم و سلاح‌های کشتارجمعی آغاز راهی نباشد که به فشارهای بیشتر برای تغییر رژیم منجر گردد. اراده ایالات متحده امریکا و انگلستان در ارائه تضمین‌هایی مربوط به تغییر سیاست‌ها - و نه تغییر رژیم - از

طریق مذاکرات سرّی و دیگر مجراهای ارتباطی در پیشرفت‌هایی که حاصل گردید، نقش حیاتی داشت. این در مقابل نگاهی قرار می‌گیرد که معتقد است حفظ گزینه تغییر رژیم به روی میز می‌تواند به افزایش توان و فشارهای مجبورکننده منجر شود. درحالی‌که برعکس به سخت‌تر شدن مواضع منتهی شده و مانع هرگونه احتمال دستیابی به توافق می‌شود.

نکته مهمی که باید یادآور شد آن است که مذاکره بر سر چنین مسائلی امنیت استراتژیکی، مانع حمایت از حقوق بشر و روند دموکراتیزاسیون نمی‌شود. کما اینکه در لیبی فشارها از اروپای غربی و NGOهای حقوق بشری تداوم یافت. با این وجود، باید گزینه تغییر رژیم را از روی میز برداشت.

**بازنگری مجدد تحریم‌ها؛ تحریم‌های اقتصادی هنگامی که به صورت چندجانبه و در طول زمان اعمال می‌شود، می‌تواند بخش مهمی از استراتژی دیپلماسی اجبار باشند. لازم است تا منازعه پیوسته بر سر اینکه تحریم‌ها مؤثر هستند یا خیر، بیشتر به شکل‌گیری شرایطی که در آن احتمال تأثیرگذاری آنها افزایش می‌یابد، متمرکز گردد.**

این شرایط شامل کار در میان پارادوکس «آسیب‌پذیری - امکان‌پذیر بودن» که جهانی شدن بر آن تأکید می‌نماید، می‌باشد. از یک طرف، آمیختگی با اقتصاد جهانی آسیب‌پذیری دولت هدف را از طریق فشار کمربندهای داخلی گروه‌هایی که منافع اقتصادی‌شان با تحریم‌ها تهدید می‌شود افزایش داده است، از طرف دیگر، گسترش فناوری و وجود فراوان شرکای تجاری جایگزین برای تولید، بروز عواقب بشردوستانه ناخواسته و بالقوه برای توده مردم کشور هدف، و محدودیت‌های داخلی دولت اجبارکننده از جانب کسانی که در دادوستد بدون مانع با کشور هدف سود می‌برند، امکان‌پذیر بودن تحریم‌ها را دشوارتر می‌سازد. «تحریم‌های هوشمندانه» که بخش‌ها و افراد کلیدی را مورد هدف قرار می‌دهد، کوششی در جهت افزایش آسیب‌پذیری‌ها و تقویت

امکان پذیر شدن آن می‌باشد. با این وجود تحریم‌های هوشمندانه نیز مانند «سلاح‌های هوشمند» همیشه به‌خوبی آنچه اعلام می‌گردند به هدف اصابت نمی‌کنند.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، آهسته حرکت کردن است. همچنان که در مورد لیبی از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۹۰ به‌نظر می‌رسید که اعمال تحریم‌ها باعث افزایش تغییرات زیادی در سیاست‌های لیبی نشده است. با این وجود، در نهایت اعمال تحریم‌ها بخش بسیار مهمی از فشارهای اجبارآمیز بودند که منجر به تغییر سیاست‌ها گردیدند. مشکل آنجاست که این تحریم‌ها غالباً تا زمانی که کاملاً وارد بحران نشده‌ایم اعمال نمی‌شوند و بعد از اعمال آن نیز انتظار می‌رود سریع به نتیجه برسد.

استراتژی چندجانبه؛ دیپلماسی اجبار همیشه زمانی موفقیت بیشتری داشته است که از حمایت‌های چندجانبه برخوردار بوده است. این مطلب به‌ویژه در دنیای معاصر در دست می‌باشد. تحریم‌های اقتصادی، حمایت سیاسی و مشروعیت در روش‌هایی ملموس برای ظرفیت اجبارآمیز بیشتر از گذشته اهمیت پیدا نموده است. دولت هدف باید بداند که نمی‌تواند در ائتلاف بین‌المللی شکاف بیندازد. به هر میزانی که دولت هدف نتواند این کار را انجام دهد، اعتبار [اقدامات اجباری] حتی بیشتر هم افزایش پیدا می‌کند. بهتر است ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای برجسته در زمان‌های مختلف، دیگران را تا اندازه‌ای که نتوانند در ائتلاف شکاف ایجاد کنند، مجبور سازند.

اقدام شورای امنیت سازمان ملل متحد استاندارد طلایی چندجانبه‌گرایی است که می‌تواند فراگیرترین مبنای تحریم‌های اقتصادی و بیشترین مشروعیت سیاسی را برای آن فراهم کند. استفاده از این روش هرچند ترجیح داده می‌شود اما نباید تبدیل به تنها راه انحصاری تبدیل شود. سازمان‌های منطقه‌ای هم می‌توانند مبنای محکمی را برای اقدام ایجاد کنند. همچنین

نمی‌توان اجازه داد که مورد عراق، باعث خدشه‌دار شدن گزینه ائتلاف‌های موقتی شود تا در جاهایی که ممکن است بیشتر مناسب باشند کنار گذاشته شوند.

شناختن هدف؛ درحالی‌که خطوط کلی هر استراتژی عمومی ارزش مخصوص خود را داراست، هرگونه سیاست‌گذاری باید به شکلی درآمده باشد تا متناسب با مورد خود باشد. ما زمانی می‌توانیم تعمیم‌های مشروط درباره درس‌های قابل استخراج و قابل انتقال از مورد x به مورد مشابه y را توسعه دهیم که درعین حال به ابعاد منحصر به فرد و مهم هر مورد نیز توجه داشته باشیم. پویایی دیپلماسی اجبار تا اندازه بسیار زیادی از اندرکنش فشارهای خارجی و ارانه مشوق‌ها همراه با سیاست داخلی و اقتصاد کشور هدف حاصل می‌شود.

این امر کارکرد هر نوع رژیم نمی‌باشد. رژیم‌های دیکتاتوری سیاست مخصوص خود را دارند، رهبران آنها نسبت به چگونگی ماندن در قدرت نگرانی‌های جدی داشته و محاسبات مداومی را برای آن انجام می‌دهند. مسئله محوری آن است که آیا بازیگران و نیروهای کلیدی داخلی در مقابل فشارهای خارجی به‌عنوان کمربندهای انتقالی عمل می‌کنند یا به‌عنوان مدارشکن. درحالی‌که نمی‌توان به شناخت کاملی در این خصوص دست پیدا کرد، تحلیل با کیفیت کشور [هدف] از طریق اطلاعات و اخبار و همچنین از طریق شناخت طبقه‌بندی نشده متخصصان از سیاست و تاریخ آن - می‌تواند به‌دستیابی به معامله بزرگ کمک نماید. این یکی از استدلال‌های فراوانی است که باعث می‌شود دولت ایالات متحده تخصص و مهارت حوزه‌ای و منطقه‌ای قوی‌تری را فراهم کند.

۳-۲. نمونه‌های کلیدی حاضر؛ ایران و کره شمالی

منطبق کردن تحلیل حاضر بر کره شمالی و ایران هم به تبیین مشکلات کمک

می‌کند و هم برخی مؤلفه‌هایی را که برای سیاست‌گذاری‌های مؤثرتر مفید هستند فراهم می‌کند. تهدید مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی هر دو کشور بیشتر از لیبی (یا عراق) نمود پیدا کرده است. کره شمالی پیش‌تر به سلاح‌های هسته‌ای دست پیدا کرده همان‌طور که در آزمایش هسته‌ای اخیر خود در اکتبر گذشته آن را تأیید نمود. هر چند در باب اطلاعات به‌دست آمده در مورد ایران قطعیت وجود ندارد، معلوم است برنامه‌های آن به مراتب پیشرفته‌تر از آن چیزی است که پیش از روشن شدن نقض NPT در سال ۲۰۰۲ و آغاز بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی متعاقب آن تصور می‌گردید.

در هر مورد ایران و کره شمالی، سیاست‌های دولت بوش در دور نخست فاقد توازن موجود در مورد لیبی بود. قرار دادن هر دو کشور ایران و کره شمالی در محور شرارت همراه با عراق، ترس از تغییر رژیم را تقویت کرد. حتی اگر از برخی اظهارات به‌عنوان حرکت‌های شعارگونه صرف‌نظر نماییم. بسترهای فراوانی از تاریخ، رهنامه (دکترین) بوش و سرانجام حمله به عراق نزد رهبران هر دو کشور وجود داشت که باعث شود تهدیدات را جدی تلقی نمایند. بنابراین تضمین‌های امنیتی ایالات متحده مبنی بر اینکه هدف تغییر سیاست‌هاست و نه تغییر رژیم، کاملاً ضروری بوده و باید به‌عنوان موضع‌گیری قبل از مذاکره مطرح گردد نه اینکه محصول احتمالی پس از مذاکرات تلقی گردد.

اصول مشترک مورد توافق با کره شمالی در سپتامبر ۲۰۰۵ در مذاکرات شش‌جانبه با حضور آمریکا، کره شمالی، چین، روسیه، ژاپن و کره جنوبی در ابتدا امیدهایی را به وجود آورد اما به‌سرعت کم‌رنگ گردید. اظهاراتی مبنی بر اینکه آمریکا «قصد حمله یا تهاجم به کره شمالی را ندارد» و اینکه «کره شمالی و آمریکا متعهد می‌شوند به حاکمیت یکدیگر احترام گذاشته، به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز ادامه داده و گام‌هایی در راستای عادی‌شدن روابط با هم مشروط

بر سیاست‌های دوجانبه مربوط به هریک بردارند» به نظر می‌رسید در راستای تمرکز بر تغییر سیاست‌ها بود و نه تغییر رژیم. همچنین این توافق با دعوت به فرایند «تعهد در برابر تعهد، عمل در مقابل عمل» بر تأثیرگذاری متقابل تأکید کرد. اما اختلافاتی که در چند روز بر سر تفاسیر کاملاً متفاوت بروز کرد، تردیدهایی را در این مورد برانگیخت که آیا اختلافات در حال کم شدن است یا افزایش؟ مذاکرات شش‌جانبه در ژانویه شکست خورد. کره‌شمالی در ژوئن دست به یک سری آزمایش‌های موشکی زد. سپس اولین آزمایش واقعی سلاح‌های هسته‌ای خود را در اکتبر به انجام رسانید.

دیپلماسی اجبار در اینجا فعال شد. نه تنها آمریکا بلکه چین و سایر کشورها محکم‌تر از دوره‌های گذشته به محکومیت این اقدام پرداختند، شورای امنیت سازمان ملل متحد با وضع تحریم‌های اقتصادی علیه کره‌شمالی، دادوستد مربوط به سلاح‌های غیراتمی و اتمی را مورد هدف قرار داد، تحمیل‌های سخت‌تری را روا داشت از جمله کالاهای تجملاتی و دارایی‌های مالی رهبران و نخبگان را تحت تحریم قرار داد و تهدید کرد از تحریم‌های اضافی و دیگر ابزارها استفاده نمود. بنابر گزارش‌ها چین نیز به‌عنوان محور اقتصادی، برخی منابع انرژی و روابط مالی را تحت تحریم قرار داد. با این وجود مشوق‌هایی درخصوص دادوستد و کمک‌های گسترده همچنان بر روی میز باقی ماند. به نظر می‌رسد این راهبرد تأثیراتی بر کره‌شمالی گذاشت یعنی هنگامی که در ۳۱ اکتبر اعلام کرد به مذاکرات شش‌جانبه باز خواهد گشت.

با توجه به این امر و عدم قطعیت‌های دیگر، عاقلانه است دولت بوش برخی گزینه‌های نظامی را نیز مدنظر قرار دهد. البته باید گزینه‌هایی باشند که واقعاً بتوانند تأثیرگذار باشند؛ به‌عنوان مثال، تقویت تعهدات امنیتی از طریق سیاست‌های اعلامی، فروش تسلیحات، استقرار نیروی نظامی در کشورهای



دوست و متحدی که بالقوه از طرف کره‌شمالی هسته‌ای مورد تهدید واقع می‌شوند، نابود کردن قابلیت هسته‌ای کره‌شمالی بیشتر نفاذی است اما درعین حال به‌عنوان یک استراتژی نظامی مشکلات واقعی خود را هم دارد آن هم با توجه به پراکندگی و ذخیره‌سازی بسیاری از مواد هسته‌ای و ضد استراتژی‌هایی نظیر حمله تلافی‌جویانه کره‌شمالی به مناطق غیرنظامی و سنول. در این مورد هم مانند مورد لیبی، معتبر بودن اعمال زور می‌تواند مفید باشد، اما دیپلماسی ماهرانه نقش محوری دارد.

ممکن است هیچ استراتژی، دیپلماسی اجبار یا هر چیز دیگری وجود نداشته باشد که باعث خلع سلاح کره‌شمالی شود. نگاه مسلط سیاست داخلی کره‌شمالی فضای بسیار اندکی را به نخبگان یا دیگر گروه‌ها برای فعالیت به‌عنوان کمربندهای انتقالی می‌دهد. مجموع گزارش‌ها، دیدگاه‌های کارشناسان و لطیفه‌هایی درباره «رهبر عزیز» مبتنی را برای این پرسش که چگونه این نظام بدون هیچ تغییری باقی مانده است، فراهم می‌کند. ارزیابی‌های ما از سیاست‌های داخلی تا پیش از این نادرست بود. ما نمی‌توانیم تا پس از یک واقعه آن را بشناسیم که آیا آن واقعه به تشدید بحران منجر خواهد شد یا حل آن، آنچه روشن می‌باشد آن است که اجتناب از تشدید بحران و حل آن از طریق استراتژی دیپلماسی اجبار که میان متناسب بودن، متقابل بودن و معتبر بودن اقدامات اجباری توازن برقرار سازد، تقویت خواهد گردید.

در مورد ایران، اصل مذاکرات مستقیم از سال ۲۰۰۳ توسط سه کشور اتحادیه اروپا (فرانسه، آلمان و انگلستان) در دستور کار قرار داشت. رهیافت آنها ترکیبی از چماق‌ها و هویج‌ها بود که شامل تحریم‌های متفاوت دیپلماتیک و اقتصادی از یک طرف و ارائه مشوق‌هایی نظیر مذاکرات ایران و اتحادیه اروپا بر سر موافقت‌نامه‌های تجاری، ورود ایران به سازمان تجارت جهانی، فروش رآکتورهای آب سبک و تضمین تأمین درازمدت سوخت هسته‌ای و

امکان اینکه در نهایت ایران بتواند در صورت تبعیت از تمام درخواست‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و اثبات اینکه برنامه‌های هسته‌ای‌اش کاملاً صلح‌آمیز است، غنی‌سازی اورانیوم را از سر بگیرد، از طرف دیگر بود.

دولت بوش در ماه مه ۲۰۰۶ سیاست خود را به سمت توافق از طریق مذاکرات تغییر داد. اما این تغییر هنوز مهم‌ترین گام را به سمت تغییر سیاست‌ها و نه تغییر رژیم بر نداشته است. البته نیازی به همدلی کردن با دولت احمدی‌نژاد برای تصدیق صحت نگرانی‌های ایران درباره تغییر رژیم از سوی آمریکا نمی‌باشد. حتی ایرانیانی که با نظام فعلی مخالف هستند می‌توانند به پژواک تاریخی نقش آمریکا در سرنگونی دولت مصدق و روی کار آمدن مجدد شاه و همچنین نقش آمریکا در سرکوب‌های شاه و حکمرانی نادرست اشاره کنند. تا زمانی که گزینه تغییر رژیم بر روی میز قرار دارد، دولت احمدی‌نژاد مینا و بهانه‌ای برای پافشاری بر زمینه‌های افتخار ملی به دست می‌آورد و ایرانیانی که از روابط توسعه یافته حمایت می‌کنند نسبت به هراس‌های داخلی بیشتر آسیب‌پذیر می‌شوند. آمریکا نباید حمایت خود را از جنبش دموکراسی و حقوق بشر ایران کنار گذارد، اما تا زمانی که متعهد نشود از زور استفاده ننماید یا اقدامات خود را به سمت تضعیف یا براندازی نظام ایران تغییر دهد، پیشرفت در مورد سلاح‌های هسته‌ای و دیگر مسائل محوری مربوط به سیاست‌گذاری چنانچه غیرممکن نباشد، بسیار دشوار خواهد بود.

تضمین‌های امنیتی باید بخشی از مذاکرات دوجانبه مستقیم میان ایران و آمریکا باشد. این تضمین‌ها می‌تواند زیر چتر سه کشور اروپایی فراهم شود؛ می‌تواند سری یا عمومی باشد؛ اما در هر صورت باید به دنبال آنها بود.

شورای امنیت سازمان ملل در ۳۱ ژوئیه با تصویب قطعنامه ۱۶۹۶ فشار بر ایران را برای تبعیت از NPT و همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی افزایش داد و به اعمال تحریم‌های اقتصادی و «اقدامات اضافی» احتمالی

در صورتی که ایران تبعیت نکند، تهدید نمود. با وجود نافرمانی ایران، مهلت پایانی ۳۱ آگوست بدون اتخاذ هیچ‌گونه اقدامی پایان پذیرفت. مذاکرات با ایران از طریق سه کشور بزرگ اروپایی و همین‌طور دیگران از جمله برخی گزارش‌ها از کانال‌های پستی ادامه یافته است. مورد کره شمالی بیش از هر زمان دیگری از هنگام آزمایش‌های هسته‌ای خود توسط دو طرف به‌عنوان حمایت از استدلال‌های مربوط به خود در موافقت یا مخالفت با تحریم‌ها و ابزارهای مربوط به آن به کار رفته است. سیاست چندجانبه در هم آمیخته شده است. از یک طرف، ایران به دلیل ناتوانی‌اش در ایجاد شکاف میان آمریکا و اروپا توسط نقش مستحکم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و مواضع مخالف روسیه و چین سرخورده شده است. از طرف دیگر به نظر می‌رسد تنش میان اعضای PS و دیگر کشورهایی که نقش مهمی در ائتلاف چندجانبه دارند به‌صورت آشکار بر سر تاکتیک‌ها، اختلافات موجود در اهداف استراتژیکی را نشان می‌دهد.

هرچند نباید به‌صورت آشکار از تهدید نظامی صرف‌نظر نمود، مانند نمونه کره شمالی، باید محدودیت‌های آن را نیز تشخیص داد. دادن تهدیدات منطقه‌ای به دولت‌های متحد و دوست که از سوی یک ایران هسته‌ای بالقوه تهدید می‌شوند، می‌تواند تقویت گردد. با وجود این، ریسک تشدید استراتژی «چشم در برابر چشم» وجود دارد همان‌طور که اخیراً مانور دریایی تحت هدایت آمریکا در خلیج فارس که با حضور بیش از ۱۲ کشور و حمایت «ابتکار عمل امنیت اشاعه» (PSI) برگزار گردید با بازی‌های جنگی ایران از جمله آزمایش پرتاب موشک مواجه شد. آنچه به‌طور ویژه غیرسازنده است، تغییر رژیم و دیگر تهدیدات نظامی مداخله‌جویانه می‌باشد که مقامات ارشد دولت بوش نسبت به استفاده از آن عادت داشته‌اند. ضداستراتژی‌های ایران، خصوصاً تروریسم از طریق شبکه‌های خود و یا به‌صورت منسجم توسط دیگران، باید به‌صورت جدی مورد ارزیابی قرار گیرد. علاوه‌بر آن، در پرتو مجادلات

چندجانبه صورت گرفته درباره عراق، حمایت بین‌المللی از هر اقدامی نظیر استفاده یک‌جانبه آمریکا از زور علیه ایران احتمال بسیار اندکی دارد.

ممکن است با ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و غلیان خزانه دولت در درآمدهای نفتی، عوامل سیاسی و اقتصادی داخلی به‌گونه‌ای عمل کنند که دیپلماسی اجبار مؤثر نیفتد. با این وجود آسیب‌پذیری بالقوه ایران نباید نادیده گرفته شود. نرخ بالای بیکاری و نارضایتی طبقه متوسط تداوم داشته و می‌تواند نوعی از فشارهای اقتصادی باشد که به بی‌ثباتی سیاسی منجر شود. دولت احمدی‌نژاد مانند بسیاری دیگر از نظام‌های پوپولیست دیگر ممکن است محبوبیت خود را در غیاب بهبود سطح کیفی زندگی مردم از دست بدهد.

در هر تیپ، کمربندهای انتقالی بالقوه وجود دارند. بنابراین هرگونه حمله نظامی، یقیناً می‌تواند باعث آغاز به کار برنامه‌های هسته‌ای شده و تأثیر محکمی بر رژیم بگذارد؛ به‌عنوان نمونه می‌تواند باعث فعال شدن تمام مدارشکن‌ها شود. در آن صورت حتی بخش‌هایی از مردم که طرفدار احمدی‌نژاد نیستند، مجبور می‌شوند در قبال حمله به سرزمین مادری‌شان به دفاع برخاسته یا اینکه احساس کنند مجبور می‌باشند تا بر ترس از اتهام ضدایرانی بودن غلبه پیدا کنند.

در بیان از سرگیری روابط دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا و لیبی، کاندولیزا رایس<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه لیبی را «یک مدل مهم» برشمرد، در واقع رایس این پرسش را مطرح می‌کند که چرا کره شمالی و ایران، آنچه لیبی انجام داد، انجام نمی‌دهند؟ پاسخ این سؤال تا حدی به رهبری درون هر دو کشور مربوط می‌شود. اما جهت‌گیری‌های آمریکا در ارائه ترکیبی از چماق‌ها و هویج‌ها به ایران و کره شمالی به‌خصوص تضمین‌های امنیتی برای تغییر سیاست‌ها و نه تغییر رژیم که معامله با لیبی را ممکن ساخت، شکست خورده است. راهبرد دیپلماسی اجبار که در لیبی با موفقیت همراه بود مانند چارچوب

استراتژیک کلی‌تری نتایج دلخواه در این موارد را نیز به همراه آورد. در کنار این انتقادات از سیاست بوش، برای کسانی که از دستورات قاعده‌محور و سایر ابعاد چندجانبه‌گرایی حمایت می‌کنند، مسائلی وجود دارد. اگر درس آزمایش اتمی کره‌شمالی و موضع هسته‌ای ایران آن باشد که کشوری مشخص بتواند گستاخانه جامعه جهانی و هنجارهای آن را به چالش بکشد، در آن صورت معنای قواعد و دستور دادن چیست؟ این مطلب با تضعیف بیشتر رژیم NPT به‌طور ویژه و ملموسی نمود پیدا خواهد کرد. همچنین احتمال دارد که این مطلب اشاره دیگری به منازعات سیاسی درون آمریکا داشته باشد که در آن تأثیرگذاری نهادهای بین‌المللی و استراتژی‌های چندجانبه در محل تردید باقی می‌ماند.





شہد شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی